

احمد بن حنبل

احمد بن حنبل

أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال، یکی از امامان چهارگانه فقهی اهل سنت است، او نیز مانند دیگر بزرگان مورد مدح از طرف هواداران قرار گرفته که در برخی موارد غلو کرده و افسانه‌هایی را در مورد او ساخته اند. از طرفی وی مورد جرح و سرزنش مخالفان نیز شده است. وی در جریان قدم و حدوث قرآن رهبری قائلین به قدم قرآن را به عهده گرفت و به خاطر این مسأله زندانی شده و بعدها مورد حمایت متوکل قرار گرفت، و شهرت او بعد از این جریان زیاد شد. احمد برای اخذ و نقل حدیث به شهرهای مختلف سفر کرده و از اساتید بزرگی بهره گرفت، مهمترین اثر وی کتاب «المسند» است که یکی از منابع حدیثی می‌باشد. مکتب فقهی وی نیز یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت می‌باشد.

امام اهل حدیث و پیشوای مذهب حنبلی و چهره اثرگذار بر سلفی گری ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل (164-241 ق. / 780-855 م.) امام اهل حدیث در بغداد، چهارمین پیشوای اهل تسنن در فقه، و مدافع سرسخت مکتب حدیث گرایی است. بر اثر تلاش های شاگرد مکتبش ابن تیمیه* (661-728 ق.) و سپس محمد بن عبدالوهاب* (1115-1206 ق.)، وی شخصیت مرجع و الهام بخش عقیدتی و هابیت به شمار می رود. او را به حافظه قوی، زهد، فروتنی، تلاش در طلب دانش و استقامت در راه عقیده ستوده اند. آگاهی وی به اخبار، مبانی حدیثی، تنوع طرق، رجال و آسیب های حدیث، معروف است. [1] از اساتید برجسته ای چون وکیع (129-197 ق.)، سفیان بن عیینه (107 - 198 ق.)، هشیم بن بشیر (104-183 ق.) و شافعی (150-204 ق.) بهره جست و شاگردانی چون بخاری (194-256 ق.)، مسلم (206-261 ق.) و ابوداود (202-275 ق.) را پرورش داد. بیشتر در زمینه حدیث آثاری بر جای نهاد که مشهورترین آن ها مسند وی است. او معاصر امام کاظم (128-183 ق.)، امام رضا (148-203 ق.)، امام جواد (195-220 ق.) و امام هادی (212-254 ق.)؛ و هم روزگار با خلفای عباسی، ابوجعفر منصور (95-158 ق.)، مهدی (127-169 ق.)، هادی (144-170 ق.)، هارون (149-193 ق.)، امین (170-198 ق.)، مأمون (170-218 ق.)، معتصم (179-227 ق.)، واثق (200-232 ق.) و متوکل (206-247 ق.) بود.

شرح حال

1. تبارنامه و زادگاه:

ابن حنبل در ربیع الاول [2] سال 164 ق. زاده شد. [3] نسب وی به تیره بنی شیبان بن ذهل از خاندان بنی ربیع از عرب عدنانی بازمی گردد [4] و از همین روی وی را شیبانی و ذهلی خوانده اند. [5] برخی نیز اصل وی را به ذهل بن شیبان رسانده اند. [6] نیز او را سدوسی خوانده اند [7]؛ زیرا تبارش به سدوس فرزند شیبان [8] بازمی گردد. [9] لیکن در نسب نامه وی نامی از سدوس به میان نیامده است. [10] او را مروزی الاصل نیز لقب داده اند. [11]

جد وی، حنبل بن هلال، حکمران سرخس در دوره امویان و داعی (تبلیغ گر) عباسیان بود. [12] پدرش را در کودکی [13] و به گزارشی در اوان بلوغ [14] از دست داد و مادرش

سرپرستی وی را عهده دار گشت. [15] در کودکی به بغداد آمد [16] که در آن هنگام تازه تأسیس یافته بود و مرکز خلافت منصور عباسی به شمار می رفت. [17]

2. سفرها و اساتید:

ابن حنبل در طول زندگانی خود، در داخل عراق به کوفه، بصره و سامرا سفر نمود و به مکه، مدینه، یمن، شام و خراسان نیز مسافرت کرد.
أ. بغداد:

ابن حنبل در مدت حضور خود در بغداد، از محضر دانشمندانی بسیار بهره جست که برجسته ترین آن ها ابویوسف یعقوب بن ابراهیم (113-182 ق.) قاضی القضاة بغداد، همراه 17 ساله ابوحنیفه و نخستین ترویج گر فقه و اصول حنفی است [18] که بر شاگرد خود بسیار اثر نهاد. [19] ابن حنبل از سال 179 ق. به مدت چهار سال با هُشیم بن بشیر (104-183 ق.) همراه بود [20] که از محدثان طراز اول و استاد امام مالک، سفیان ثوری، وکیع و بسیاری دیگر به شمار می رفت و همه بر وثاقت وی همدستان بودند. [21] وی از محضر یحیی بن معین (م. 233 ق.) چهره نام آور رجالی آن روزگار نیز بهره برد. [22] همچنین از ابراهیم بن سعد زهری (109-184 ق.) حامل حدیث های دانشمندان مدینه، ابن شهاب زهری (58-124 ق.) و محمد بن اسحاق (م. 151 ق.) [23] روایت کرده است. [24] بی پروایی وی در حلال دانستن سماع و موسیقی و بهره بردن از آن [25] بر ابن حنبل نیز اثر نهاد و در وی گرایش های صوفیانه برانگیخت. [26] او از اسحاق بن راهویه (161-238 ق.) محدث نام آور اهل سنت [27] و دوست صمیمی و همراه خود در سفرهای حجاز و یمن [28] نیز حدیث دریافت نمود. [29] وی از محضر محدثان دیگر چون هاشم بن قاسم (134 - حدود 207 ق.) [30] مظفر بن مدرک (م. 207 ق.)، هیشم بن جمیل (م. 213 ق.) [31]، حماد بن خالد خیاط [32]، منصور بن سلّمه (م. 210-207 ق.) [33]، روح بن عباده (م. 205 ق.) [34]، اسود بن شاذان (م. 208 ق.) [35] و عفان بن مسلم (134-220 ق.) [36] که 10 سال با او همراه بود [37]، بهره جست.

ب. کوفه:

بر پایه روایتی، نخستین تجربه حدیثی احمد در 15 سالگی و با سفرش به کوفه به قصد استماع از علی بن هاشم (م. 179 ق.) آغاز گردید. [38] علی بن هاشم از شیعیانی بود که برخی عوام به او کینه می ورزیدند؛ اما پیشوایان حدیث وی را ثقه می شمردند. [39] نیز از محضر وکیع بن جراح (129-197 ق.) بهره برد که در فقه از مذهب ابوحنیفه پیروی می کرد [40] و به جهت دلبستگی به خاندان اهل بیت: به رافضی گری متهم بود. [41] دیدار او با عبدالله بن ادريس (120-192 ق.) از پیروان مکتب مدینه و راوی مرسلات مالک از علی (علیه السلام) نیز در همین شهر رخ داد. [42] گویا وی با ابن ابی زائده (119-182 ق.) [43]، ابو معاویه ضَریر (113-195 ق.) [مرحئی 44]، عبدالله بن نمیر (115-199 ق.) [45] راوی حدیث های اعمش [46] و حماد بن اسامه (121-201 ق.) [47] نیز در همین شهر دیدار و از آن ها حدیث گزارش کرده است.

ج. بصره:

ابن حنبل چهار بار در سال های 186، 190، 194 و 200 ق. به بصره سفر کرد. [48] در نخستین سفر خود، از محضر یشر بن مفضل (م. 186/187 ق.) از مخالفان جدی جهمیه [49] بهره برد و از وی بسیار اثر پذیرفت. [50] او در این سفر از مرحوم بنعبدالعزیز (103-187/188 ق.) و نیز زیاد بن ربیع (م. 185/186 ق.) بهره جست. در سفر دوم خود، از محمد بن ابی عَدی (م. 194 ق.) [51] و در سفر سوم به مدت شش ماه از یحیی بن سعید قَطّان (120-198 ق.) نخستین نویسنده در زمینه جرح و تعدیل بهره برد. [52] سرانجام در چهارمین سفر خود به بصره، از محضر عبدالصمد بن عبدالوارث (م. 207 ق.) و ابوداود طیالسی (م. 203/204 ق.) صاحب مسند و محمد بن بکر

بُرسانی (م. 203 ق.) حدیث آموخت. [53] گویا استماع او از عبدالرحمن بن مهدی (135-198 ق.) نقاد خبیر رجال [54]، عثمان بن عمر (م. 207 تا 209 ق.) [55]، محمد بن جعفر غندر (م. 193 ق.) [56]، اسماعیل بن عُلَیْه (116-193 ق.) [57] و وهب بن جریر (م. 206 ق.) [58] نیز در بصره رخ داده است.
د. مکه:

سال های 187 تا 198 ق. شاهد رفت و آمدهای احمد به حجاز و گاه درنگ وی در آن سرزمین بوده است. وی میان این سال ها پنج بار برای زیارت بیت الله الحرام و حج گزاردن راهی مکه شد. این سفرها در سال های 187، 191، 196، 197 و 198 ق. رخ داد. در سال 197 ق. مدتی کوتاه در مکه مقیم شد. [59] به علت ناتوانی مالی، از این پنج حج، سه حج را پیاده به جای آورد و در یک حج تنها 30 درهم هزینه کرد. [60] بر پایه روایت نوح بن حبيب، ابن حنبل در سال 198 ق. در کنار مسجد خیف به تعلیم حدیث و فقه اشتغال داشت. [61] احمد در مکه از محضر محدثانی برجسته بهره برد و ابوالبختری (م. 200 ق.) را در سال 187 ق. دیدار کرد؛ اما از وی به سبب ضعیف بودنش روایتی ننوشت. [62] در سال 191 ق. با ولید بن مسلم (119-195 ق.) حافظ حدیث های دراز و ملاحم [63] دیدار کرد. [64] در همین سال، از سفیان بن عیینه (107-198 ق.) هم طبقه مالک بن انس (93-179 ق.) [65] و مرجع مکتب حدیثی مکه و حجاز [66] روایت آموخت. [67] وی به اعتراف ابن حنبل و دیگران، وارث حدیث های عمرو بن دینار (46-126 ق.) فقیه نامدار شیعی [68] مکه بود. [69] احمد در گرایش به مکتب حجاز، وامدار او بود و وی را بر همه مشایخ خود ترجیح می داد [70] و داناترین مردم روزگار خود به سنت می دانست. [71] ابن حنبل در مکه از ابوسعید مولى بنی هاشم (م. 197 ق.) [72] و اسحاق بن راهویه پیش گفته نیز بهره حدیثی برد. وی یحیی بن سلیم طائفی (م. 195 ق.) را هم دیدار کرد؛ ولی از او که حدیث ها را به هم می آمیخت، جز یک روایت گزارش نکرد. [73]
ه. مدینه:

ابن حنبل دو بار میان سال های 197 و 199 ق. به مدینه سفر کرد. این سفرها پس از انجام مناسک حج صورت پذیرفت. [74] به باور شیخ طوسی (385-460 ق.) او از محضر امام رضا (علیه السلام) بهره برده است. [75] بیشترین بهره گیری احمد از مکتب حجاز در عراق رخ داد. محمد بن ادریس شافعی (150-204 ق.) که احمد پیشتر در بغداد او را دیدار کرده بود، از اساتید فقه وی در مدینه به شمار می رود. [76] بر خلاف برخی پندار ها [77] این دیدار بارها صورت پذیرفت. [78] ابن حنبل همنشینی با وی را بر ابن عیینه ترجیح می داد و او را آگاه ترین مردم به کتاب و سنت می دانست و همواره عقل و بیان وی را می ستود [79]؛ چنان که شافعی نیز در حدیث به احمد اقتدا می کرد و او را داناتر از خود می شمرد. [80] از سفارشی که او به ابن راهویه (161-238 ق.) درباره بهره بردن از مجلس شافعی پیش از مهاجرت وی به مصر در 199 ق. کرده، برمی آید که این دیدارها میان سال های 197 و 198 ق. صورت گرفته است.
و. یمن:

ابن حنبل در سال 199 ق. به رغم ناتوانی مالی، برای بهره بردن از محضر عبدالرزاق بن همام (126-211 ق.) محدث برجسته شیعی یمن [81] از حجاز راهی صنعا شد. [82] احمد وی را بر شیوخ بصری خود ترجیح می داد [83] و او را بهترین کسی می دانست که حدیث گزارش کرده است. [84] وی درباره غلو عبدالرزاق در تشیع اظهار ناآگاهی کرده، ولی او را علاقه مند به نقل روایات شایعه آمیز دانسته است. [85] نیز او با ابوقره موسی بن طارق (م. 203 ق.) دیدار داشته است. [86]

مأمون عباسی در ربیع الاول سال 218ق. به بازجویی از عقاید شخصیت های دینی و سیاسی درباره حدوث و قدم قرآن همت گماشت و همگان را به پذیرش اندیشه حدوث قرآن وادار ساخت. اسحاق بن ابراهیم، حکمران بغداد، به فرمان وی همه فقیهان و محدثان بغداد، از جمله ابن حنبل را بازجویی کرد.[87] وی به رغم اعتراف یارانش، از پذیرش مفاد اعترافنامه خودداری ورزید[88] و در پی آن به حبس و قتل تهدید شد. اسحاق بار دیگر حجت را بر محدثان تمام و تهدید کرد که در صورت مخالفت، آن ها را دست بسته به اردوگاه خلیفه در طرطوس در کرانه شرقی دریای مدیترانه خواهد برد. سرانجام تنها ابن حنبل و محمد بن نوح بر عقیده خود پای فشردند. دیری نپایید که به فرمان خلیفه، همه آن ها از مسیر شهر انبار به طرطوس فرستاده شدند؛ اما با رسیدن خبر مرگ مأمون در رقه شام، در کرانه غربی رود فرات، از همان مسیر به بغداد بازگشتند.[89] بر پایه گزارشی، دستگیری و حبس وی 28 ماه طول کشید.[90] با توجه به آزادی او در ماه رمضان سال 220ق. این گزارش معقول می نماید. برخی مجموع دوران حبس او را 28 روز دانسته اند.[91] با روی کار آمدن معتصم عباسی در سال 218ق. و به تحریک معتزله، دیگر بار کار بر اهل حدیث سخت شد. معتصم احمد را فراخواند و چون با اصرار وی بر قدیم دانستن قرآن روبه رو شد، او را 33 یا 23 یا 18 و یا 80 ضربه تازیانه زد.[92] به گفته برخی، احمد زخم بسیار برداشت و بی هوش شد.[93] به باور یعقوبی (م. 292ق.) سرانجام وی به اندیشه حدوث قرآن تن داد. ابن حبان (م. 354ق.) و بسیاری دیگر بر این باورند که او تا پایان بر دیدگاه خود پای فشرد.[94] وی در دوران 14 ساله خلافت معتصم و واثق، به حبس خانگی دچار گردید[95] و از تکاپوهای حدیثی محروم ماند. سرانجام در دوران متوکل و با بازگشت حدیث گرایی به عرصه دربار، گویا وی پنج سال تدریس کرد. در پی درخواست خلیفه از او برای تعلیم فرزندان در سال 237ق. سوگند یاد کرد تا دیگر حدیث نگوید و تا هنگام مرگش حدیث نگفت.[96]

4. وفات و نسل:

احمد سرانجام در یک روز جمعه از ماه ربیع الآخر[97] سال 241ق.[98] در عراق[99] درگذشت. وی در بخش غربی بغداد[100] در باب الحرب[101] به خاک سپرده شد و محمد بن طاهر (م. 298ق.) فرزند امیر خراسان[102] بر او نماز گزارد.[103] جمعیتی انبوه برای تشییع وی گرد آمدند و در سوگوش نوحه سرودند.[104] در سال 466ق. قبر او بر اثر سیل بغداد ویران شد.[105] در سال 574ق. خلیفه مستضیء عباسی (553-622ق.) لوحی منقوش به آیه الکرسی و مشتمل بر ستایش ابن حنبل، بر قبر وی نهاد.[106] از فرزندان او، عبدالله و صالح از دانشمندان دوران خود به شمار می رفتند.[107] صالح (م. 266ق.) در اصفهان منصب قضاوت داشت و در همان جا نیز درگذشت.[108] عبدالله (م. 290ق.) نیز راوی آثار پدر بود و بر آن روایاتی افزود.[109]

جایگاه و آثار علمی ابن حنبل:

فارغ از اغراق های برخی معاصران در ستایش ابن حنبل[110] وی از حافظان بزرگ حدیث بوده است. به رغم تفاخرهای رایج آن دوران به حفظ خوانی حدیث، او همواره بر نگاشته ها تکیه می کرد[111] و در کنار پرورش شاگردانی برجسته، آثاری مکتوب بر جای نهاد که برجسته ترین آن ها مسند است. این اثر با 26300 روایت از میان ده ها هزار روایت رایج[112]، بزرگ ترین کتاب حدیثی متقدم اهل سنت در زمینه های عقیدتی، اخلاقی، تفسیری، فقهی، فضیلت ها، و سیره، از زبان حدود 700 صحابی[113] است. به باور برخی، گردآوری نهایی مسند به دست عبدالله بن احمد صورت گرفت.[114] گویا او چند حدیث نیز به اثر پدر افزوده است.[115] وی

روایت های مسند را که بر خلافت ترتیب موضوعی صحاح، به ترتیب اشخاص یا قبایل سامان گرفته [116]، از طریق سماع از پدر [117] یا قرائت بر وی، به رغم نهی پدر از آن، با افزوده هایی از خود [118] ترتیب داده است. حنبل بن اسحاق، برادرزاده ابن حنبل و صالح، فرزندش، نیز مسند را از او شنیده اند. [119] ابوبکر قطیعی، شاگرد عبدالله، آن را با افزوده هایی از خود، روایت کرده است. [120] مهم ترین ویژگی مسند ابن حنبل نسبت به مجموعه های حدیثی اهل سنت، وجود بسیاری از روایت های منقول از اهل بیت یا در فضیلت ایشان و اختصاص مسندی به امام علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است.

مسند ابن حنبل که با گزینشی احتیاط آمیز [121] به گزارش گسترده روایت پرداخته، از استقبال کم نظیر محدثان آن روزگار برخوردار گشت و دیری نپایید که منزلتی والا یافت تا جایی که از همان آغاز، برخی همه روایت های آن را از دیدگاه ابن حنبل صحیح دانستند و برای اثبات مدعای خود، به گزارش هایی درباره میزان حزم گرایی ابن حنبل در هنگام فراهم ساختن مسند و نیز تصریحات گاه و بی گاه وی بر معیار خواندن این کتاب، استناد کردند. [122] این دیدگاه به تدریج به افراط گرایید تا آن جا که ابوالعلاء همدانی وجود هر گونه حدیث ساختگی را در مسند احمد انکار نمود. [123] ولی ابن جوزی (م. 597ق.) با ذکر نمونه هایی، به وجود احادیث ساختگی در این اثر اعتراف کرده است. [124] ابن تیمیه (م. 728ق.) در تلاش برای داوری میان این دو نگرش، به پشتوانه رسالت کلی مسند نویسان، یعنی گزارش بیطرفانه روایات، تعمد کذب را از ابن حنبل که خود را متعهد به ترک روایت های راویان مشهور به کذب دانسته، نفی می کند. [125]

این جهت گیری در پی رشد دانش رجال و نیز وجود حدیث های مخالف با مزاج سلفیان، از جمله اخبار فضیلت های علی (علیه السلام) صورت پذیرفته است. [126] ابن حجر عسقلانی (852-773ق.) با تدوین کتابی در تبیین احادیث ساختگی مسند و دفاع از برخی از آن ها، به تثبیت این نظریه یاری رساند [127]؛ ولی با جعلی خواندن روایت های فضیلت مخالفت کرد. [128]

ابن حنبل کتابی دیگر در باب زهد نگاشته که به تعبیر ابن تیمیه، از دروغ پردازی های متداول در این گونه کتب تهی است. [129] از کتاب های منسوب به وی العلل و معرفة الرجال، الاسماء و الکنی و... است که بر پایه استقرای برخی معاصران به 50 اثر می رسد. [130] بسیاری از این کتاب ها به دست شاگردان وی تدوین شده اند. برای نمونه در میان کتاب های فقهی چون الاشریه صغیر، الاشریه کبیر، و المناسکتنها کتاب فقهی تألیف خود وی رساله ای در باب نماز است. [131] البته به ادعای ذهبی (م. 748ق.) همین کتاب نیز از آن وی نیست. [132] عبدالله بن احمد راوی برخی از این کتب است. [133]

اندیشه های ابن حنبل:

برخی عوامل در شکل دهی به شخصیت و باورهای ابن حنبل سهم بودند؛ از جمله: رواج فزاینده حدیث های دروغین تا جایی که بغداد دار الضرب لقب یافت؛ گسترش قلمرو جغرافیایی اسلام و ارتباط مسلمانان با تمدن ها و فلسفه های بزرگ آن زمان؛ آغاز نهضت ترجمه؛ رواج مکاتب و مذاهب مختلف؛ نفوذ موالی به دستگاه خلافت و اقتدار روزافزون آن ها؛ پیدایش ستیز ها و تکفیرها میان مذاهب؛ و رواج اشرافیت در جامعه.

1. دیدگاه های عقیدتی:

به روایت ابن خیاط (م. 513ق.) از عقاید توحیدی ابن حنبل، جزء ناپذیری خداوند و توقیفی بودن صفات او است. [134] وی اوصافی چون سمیع و بصیر را مستلزم وجود سمع و بصر در خداوند

می داند و او را دارای وجه می شمرد؛ اما نه به گونه دیگر وجوه و نه همراه با جسمانیت وی. دستان وی نیز گرچه صفت ذاتی اویند، به هیچ وجه مستلزم جسمانیت وی یا ترکیب و محدودیت و مانند آن نیستند. [135] از این رو، وی از مخالفان دیدگاه های جهم بن صفوان (م. 128 ق.) است. [136] و انتقادهای او به جهمیه در دو کتاب الرد علی الجهمیه منسوب به وی و نیز کتاب السنه نگاشته فرزندش عبدالله، گرد آمده است. وی آن ها را به پیروی از متشابهات قرآن متهم کرد و در توصیف مذهب آنان در قالبی اعتراض آمیز، نامحدود بودن خداوند، عینیت ذات و صفات و... را نفی نمود. [137] کتاب الرد علی الجهمیه با حمایت بیهقی (م. 458 ق.)، ابن ابی یعلی (م. 526 ق.)، ابن تیمیه (م. 728 ق.) و نیز ابن قیم (م. 751 ق.) روبه رو شد. ذهبی با تشکیک در سند این کتاب، صحت انتساب آن به او را نپذیرفته است. [138]

درباره خلقت قرآن نیز از ابن حنبل دیدگاه های گوناگون گزارش شده است؛ چنان که در رویداد محنه توقف نمود. [139] لیکن به روایت یعقوبی، او در پی فشارهای حکومت و با تلقین اسحاق بن ابراهیم، از راهتقیه حدوث قرآن را پذیرفت. [140] وی در روایاتی به رد مخلوق دانستن قرآن بسنده کرده است. [141]، گر چه روایت های فراوان تأکید دارند که او به قدیم بودن قرآن باور داشته است. [142]

بر پایه شواهدی، ابن حنبل ایمان را پذیرنده زیادت و نقصان می دانست [143] و آن را ترکیب نیت و سخن و عمل می خواند. وی جبری مذهب بود و حسن و قبح عقلی را باور نداشت و بهشت و دوزخ را مخلوق می شمرد و به شفاعت در روز قیامت پایبند بود. [144] از جمله عقاید منسوب به او، رؤیت خداوند در روز قیامت است. [145]

بر پایه برخی روایات، وی در فضیلت خلفا به ترتیب آن ها پایبند بود [146] و از این رو، شیعیان را که علی (علیه السلام) را بر ابابکر برتری می دهند، بر خطا می دانست. توقف وی در برتر شمردن علی (علیه السلام) بر عثمان را گزارش کرده اند [147]، حال آن که وی راوی انبوهی از روایت ها در برتری علی (علیه السلام) چون حدیث طیر مشوی، مؤاخات، رایت و غدیر است [148] و بر اختصاص بیشترین روایت های فضیلت به علی (علیه السلام) تصریح نموده [149] و از این طریق، در تعدیل عثمان گرایی در میان اهل سنت نقشی مهم ایفا کرده است. بر پایه گزارشی از عبدالله بن احمد، وی از دلیل سکوت پدر درباره علی (علیه السلام) پرسید. او به برتری علی بر خلفای سه گانه و دیگر صحابه اشاره کرد؛ با این استدلال که علی از خاندانی است که هیچ کس را نمی توان با آن ها مقایسه کرد. [150]

2. دیدگاه ها و جهت گیری های سیاسی:

وی خلافت را تنها حق قریش می دانست؛ حقی که با جور و ستم از اعتبار نمی افتد. فارغ از باور به مشروعیت حکومت ها، چنان که از سیره وی نیز نمایان است، او به حرمت قیام بر ضد هر حاکم شایسته یا ناشایست معتقد بود. البته اطاعت از حاکمان را تنها تا جایی روا می دانست که به ارتکاب حرام الهی نینجامد. بر این اساس، همراهی در جنگ ها واجب و نمازگزاردن به امامت حاکم، سنت است؛ زیرا خداوند به ولایت وی بر جامعه راضی است و نباید به مشیت خدا اعتراض کرد. [151]

3. دیدگاه های فقهی:

دیدگاه های فقهی ابن حنبل همچون دیدگاه های کلامی اش، افزون بر سخنان پراکنده وی، از کتاب مسند و دیگر کتاب های او برآمده است. از آن جا که او مسند را بدون پایبندی به صحت همه روایت های آن نگاشته، برخی از دانشمندان در فقیه نامیدن وی تردید کرده اند؛ چنان که طبری (م. 310 ق.) در اختلاف الفقهاء و ابن عبدالبر (م. 463 ق.) در الاتقاء علی الائمة الثلاثة از یادکرد وی به منزله فقیه خودداری ورزیده اند. طبری در همین راه به بهانه تشیعش از حنبلیان

آزار دید و از دفن در قبرستان مسلمانان محروم ماند.[152] در این میان، حنبلیان به پشتوانه گزارش هایی از احتیاط ابن حنبل در نقل حدیث های مربوط به حلال و حرام[153]، حدیث های فقهی مسند وی را در حکم دیدگاه های او می انگارند و از فقیه خواندن او ابا ندارند.[154] ابن حنبل زیارت قبور را برای مردان مستحب می دانست.[155] ولی ابن تیمیه به پشتوانه کلام خرقی، ظاهر این گفتار را فقط دلالت گر بر جواز می داند.[156] وی نخست قرائت فاتحه هنگام زیارت قبور را بدعتی خواند؛ اما سپس به روایتی در این باب برخورد و از نظر خویش بازگشت.[157] درباره نظر وی در زمینه زیارت زنان نیز روایت هایی متعارض در نهی یا اباحه به چشم می خورد.[158]

حنبلیان، همچون حنفیان، حج را بر مرتد واجب نمی دانند.[159] اما از احمد درباره استنابه در حج مستحب برای فرد دارای قدرت که پیشتر حجة الاسلام* به جای آورده، دو روایت در منع و جواز به چشم می خورد.[160] ابن حنبل تمتع را بر افراد و افراد را بر قران ترجیح می دهد.[161] وی همچون مالک بن انس، احرام عمره از میقات را بهتر از احرام پیش از آن می داند.[162] وی به سان شافعی، نیت را در شکل گرفتن احرام کافی می داند[163] و تبلیهرامستحب می شمرد.[164] از دید او، بر خلاف پیشوایان دیگر مذاهب، محرم نمی تواند در عده به همسر مطلقه خود رجوع کند.[165] ولی بر پایه روایتی دیگر از ابن حنبل، این رجوع جایز است.[166] درباره رکن بودن سعی میان صفا و مروه، از احمد دو روایت به چشم می خورد.[167]

مکتب حدیثی ابن حنبل

1. نقل گرایی:

نقل گرایی به معنای اعتماد به حدیث های پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و صحابه، به گونه ای ضابطه مند و مبتنی بر دانش رجال، برای ترسیم چهره عقیدتی و فقهی اسلام[168]، با خودداری نسبی از ابراز عقیده شخصی درباره آن[169]، در کنار رجوع به ظواهر قرآن با پرهیز از تفسیر یا تأویل آن[170] و تأکید بر سنت ابزاری در فهم قرآن[171] است.

برخی نهی ابن حنبل از قیاس را به سبب تشویق مردم برای فراگیری حدیث دانسته اند.[172] زادگاه اهل حدیث، حجاز است و ابن حنبل امتداد عراقی آن را رقم زده است.[173] همچنین احتیاط های سندی و سختگیری هایی در گزارش و تحمل حدیث در این سرزمین به کار بسته می شد و رفته رفته، با مهاجرت دانشمندان حجازی به عراق، میراث حجاز در آن خطه نیز رواج گرفت.[174] وی با تأکید بر همه آموزه های اهل حدیث، خود را پیرو صحابه رسول خدا معرفی کرد.[175] احمد به سان دیگر هم مشربان خود هیچ پروا نداشت که درباره آن چه نمی داند، ابراز جهل کند.[176] او با دو رویداد مواجه بود؛ یکی افراطی یعنی اظهار نظر در همه مسائل مستحدثه بر پایه رأی؛ و دیگری تفريطی یعنی سکوت در همه مسائل مستحدثه. او با انتخاب مسلکی میانه مبتنی بر رجوع به حدیث و عدم اعتنا به مستحدثات نادره، با ردّ لا ادری گری مالک و برای فرار از قیاس گرایی ابوحنیفه، به حجیت نسبی روایت های ضعیف تن داد.[177]

وی به منظور تدوین حدیث، نخست روایات را فارغ از صدق و کذب گردآوری کرد.[178] سپس با گزینش حدیث های معروف[179] به نگاشتن روایات صحیح و ضعیف همت گمارد. او در فراوانی نقل حدیث بر صاحبان مکتب حجاز، چون مالک بن انس، برتری دارد. به گمان برخی، این ناشی از حجم بسیار انباشته های حدیثی او است. برخی نیز با ردّ این نظریه، احتیاط گرایی مالک در ترک حدیث های مشکوک را عامل این پدیده می دانند.[180] البته نمی توان از مشایخ فراوان

ابن حنبل غافل ماند.

2. تأویل ستیزی و تشبیه گریزی:

پرهیز از تأویل قرآن کریم و سنت با تلاش در تفسیر آن دو بر پایه ظواهر بدون توجه به اقتضائات عقلی و عقلایی، شیوه ابن حنبل به شمار می رود. [181] وی با پیروی از مالک بن انس و با استناد به آیه 7 آل عمران/3 از تأویل کتاب و سنت خودداری می کرد. [182] او با رد عقیده جهیمیه در نفی صفاتی چون ید و وجه از خداوند و تأویل آن ها، با اثبات این گونه صفات برای خدا، از تشبیه آن به صفات مخلوق پرهیز کرد [183] و کسانی را که صفات خداوند را به مخلوق قیاس می کنند، تکفیر نمود. [184] به باور ابن قیم (م. 751 ق.) وی از تعطیل، تخیل، تمثیل، و تجهیل گریخت و دانش این دست روایت ها را به خداوند واگذار کرد. [185] او به سبب مشی احتیاط آمیزشاز نگاشتن دیدگاه های کلامی و فقهی خود پرهیز می کرد و اندیشه های وی به دست شاگردانش تنظیم شد. [186] دلبستگی فراوان وی به گزارشگری و فرار از داوری، باعث پدید آمدن قرائت های گوناگون از دیدگاه های عقیدتی و فقهی وی شد تا جایی که گاه چهار دیدگاه گوناگون در یک فرع فقهی به وی نسبت یافته است. پ

3. مبانی نص گرایی و سلف گروی:

ابن قیم (م. 751 ق.) پنج حاکم بر فتاوی ابن حنبل را به ترتیب چنین برشمرد است: نص گرایی، پذیرش فتوای صحابه، اجتهاد شخصی به هنگام اختلاف صحابه بر پایه اقریبیت به کتاب و سنت، عمل به حدیث های ضعیف به شرط نداشتن معارض، و قیاس به منزله آخرین راه چاره. [187] وی در تبیین مراد از حدیث ضعیف، آن را نه باطل و منکر، بلکه یکی از انواع حدیث حسن می انگارد؛ زیرا تا آن هنگام، برخلاف تقسیم سه گانه حدیث به صحیح، حسن و ضعیف، تقسیم دوگانه صحیح و ضعیف رواج داشت. [188] ولی این مبنا چندان محکم نمی نماید؛ زیرا ابن حنبل حدیث ضعیف را در مرحله متأخر از سخن صحابه به شمار آورده است. او اجماع های ادعا شده را دروغین می پنداشت و آن را ناشی از دست نیافتن به سخن مخالف می دانست. [189] وی تنها اجماع صحابه را حجت می دانست [190] و به لزوم پیروی از سنت و مذهب امت و پرهیز از گرایش به اقلیت های مذهبی سفارش می کرد. [191]

4. مبانی نقد رجال:

احمد با بهره گیری از اساتیدی چون سفیان بن عیینه (107-198 ق.)، عبدالرحمن بن مهدی (135-198 ق.)، یحیی بن سعید قَطَّان (120-198 ق.) و یحیی بن مَعِین (م. 233 ق.) به منزله پیشوا در جرح و تعدیل تجلی نمود. [192] او از صحابه یعنی کسانی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را گر چه لحظه ای دیدار کرده باشند [193]، قدردانی می کرد [194] و پیوسته به یادکرد محاسن آن ها و اجتناب از بیان اختلاف های میان آنان سفارش می نمود. [195] وی اعتماد به حدیث های عامه پسند و باورهای ناسازگار با مشرب اهل حدیث را مخل به وثاقت نمی دانست. [196] به رغم پرهیز از همنشینی با اصحاب رأی، گزارش حدیث آنان را جایز شمرده و البته از دیگر محدثان در نکوهش ابوحنیفه حدیث هایی روایت کرده است. [197] وی همچنین اعتقاد به اختیار و خلق قرآن را مخل به وثاقت نمی شمرد. [198]

ملازمت او با دانشمندان شیعی چون سفیان بن عیینه (107-198 ق.)، عبدالرزاق بن هَمَّام (126-211 ق.)، علی بن هاشم بن بُرید (م. 179 ق.)، وَکیع بن جَرَّاح (129-197 ق.) و بیشتر محدثان کوفه و بسیاری دیگر، خود شاهی گویا بر میزان اعتماد وی به حدیث های شیعی است. [199] او به تولی و محبت اهل بیت هیچ اعتراض نکرد؛ بلکه در پاسخ تندانشانی که وی را از همنشینی با این گونه دانشوران پرهیز می دادند، آن را کاری شایسته و نشانه سرسپردگی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به شمار می آورد. [200] البته وی دشنام

دهندگان به صحابه را رافضی می خواند و وثاقت آن ها را باور نداشت.[201]

5. جایگاه ابن حنبل میان اهل حدیث و سلفیان:

از او به منزله داناترین عالم دوران در زمینه حدیث یاد کرده اند.[202] ابن بدران عواملی از این قبیل را در گرایش دانشوران به مذهب وی مؤثر می داند: سلامت نظر ابن حنبل، تسلط وی بر علوم قرآن و تاریخ و نقد رجال، وسعت بی نظیر دانش حدیث شناسی و احاطه وی به دیدگاه های صحابه و تابعان و مبانی اجتهاد و قیاس.[203] با وفات او، شاگردان فراوانش به ترویج حدیث ها و دیدگاه های وی پرداختند. نام این شاگردان در احصاء ابو الحجاج مزی (م.742ق.) یاد شده است.[204]

ابن حنبل از اظهار رأی خودداری می کرد؛ اما آرای وی را فرزندان و شاگردانش گرد آوردند. به گزارش ابن قیم (م.751ق.)، احمد بن محمد خلال (م.311ق.) مجموعه آرای وی را در 20 کتابچه گرد آورد.[205] کتاب خلال، بنیان مذهب حنبلی قرار گرفت. عمر بن حسین خرقی (م.334ق.) کتاب فقهی مختصری افزون بر 2300 مسئله تحریر کرد که به دست ابویعلی، ابن حامد و موفق الدین مقدسی (م.620ق.) با کتاب المغنی و نیز به دست برخی دانشوران دیگر شرح شد. عبدالعزیز بن جعفر (م.263ق.) با نگاشتن الشافی و التنبیه بر غنای فقهی کتاب خلال افزود.[206] در میان نویسندگان فقه حنبلی، موفق الدین مقدسی (م.620ق.) به نگارش المقنع، الکافی، الانصاف و العمده همت گماشت. کتاب المقنع وی به دست ابن قدامه مقدسی (م.682ق.) در الشرح الکبیر و نیز ابن مفلح مقدسی (م.803ق.) در المبدع، شرح شد و محمد بن ابی الفتح (م.709ق.) در کتاب المطلع علی ابواب المقنع آن را تلخیص کرد. ابن تیمیه نیز شرحی بر عمده وی نگاشت. عبدالسلام بن عبدالله بن تیمیه (م.652ق.) المحرر فی الفقه را به رشته تحریر درآورد و محمد بن مفلح مقدسی (م.763ق.) الفروع را در فقه حنبلی نگاشت. موسی بن احمد حجاوی (م.968ق.) تألیفاتی در فقه پدید آورد. کتاب الاقناع وی به دست محمد بن صالح عثیمین (م.1421ق.) از پیشوایان معاصر سلفیه تلخیص شد و کتاب زاد المستنقع فی اختصار المقنع از همو نیز به دست دانشمندانی چون محمد بن محمد شنفیطی (م.1186ق.)، فیصل بن عبدالعزیز (م.1376ق.)، محمد بن صالح عثیمین (م.1421ق.) با الشرح الممتع و نیز حمد بن عبدالله بن حمد شرح گشت. همچنین منصور بن یونس (م.1051ق.) شرح منتهی الارادات را به رشته تحریر درآورد و علی بن محمد بعلی با نگارش الاختیارات الفقهیه دیدگاه های فقهی ابن تیمیه را که بر پایه اجتهاد خود از مکتب فقهی ابن حنبل برگزیده بود، گرد آورد. نیز افرادی چون عبدالله بن احمد (م.290ق.)، محمد بن اسماعیل بخاری (194-256ق.)، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی (م.259ق.)، ابوبکر اثرم (م.261ق.)، احمد بن عبدالله عجلی (م.261ق.)، ابوداود سجستانی (202-275ق.)، ابوزرع دمشقی (م.280ق.)، ابوعبید آجری، ابوحاتم رازی (195-277ق.)، نسائی (215-303ق.)، محمد بن عمرو عقیلی (م.322ق.)، ابن ابی حاتم (م.327ق.)، ابن حبان بستی (م.354ق.)، عبدالله بن عدی (277-365ق.)، ابویعلی خلیلی (م.446ق.)، و خطیب بغدادی (م.463ق.) در قالب سؤالات، علل حدیث، تاریخ، و جرح و تعدیل یا تراجم، به گردآوری دیدگاه های رجالی وی همت گماردند.

گرایش اعتقادی احمد که مبتنی بر فهم ساختارمند حدیث بود، دستخوش قرائت های گوناگون شد. ابوالحسن اشعری (260-324ق.) بنیان گذار مکتب کلامی، دیدگاه های خود را به ابن حنبل نسبت داد و خود را اهل حدیث خواند.[207] با ظهور محمد بن حسن بریهاری (م.362ق.) گرایش تشبیه به اندیشه کلامی ابن حنبل نسبت یافت.[208] تفکر تشبیه با تقریر کتاب طبقات الحنابله به دست ابن ابی یعلی حنبلی (م.526ق.) در میان حنبلیان رسمیت گرفت. نویسنده با استناد به روایتی مرسل از ابوالعباس اصطخری (م.336ق.) درباره عقیده ابن حنبل، خداوند را بر

عرشی نشانند که بر آب است و بالاتر از آسمان هفتم جای گرفته و چند سالی تا زمین فاصله دارد. او معیت خدا با آدمی را به معنای دانش وی به احوال انسان دانست و خدا را عالم تر از دیگران به قلمرو خویش خواند. از دید او، خداوند می جنبد، می خندد و هر شب به آسمان دنیا نزول اجلال می کند. خدا آدمی را بر صورت خویش آفریده؛ آسمان و زمین را به کف گرفته؛ در روز قیامت پای خود را در آتش می نهد. [209] این تقریر با اعتراض معاصران وی روبه رو شد تا جایی که او را پایه گذار اندیشه تشبیه در میان حنبلیان خواندند. [210]

از دیدگاه ذهبی (م. 748 ق.) وی به علل و رجال حدیث ناآگاه بوده و به حدیث های واهی بسیار در اصول و فروع استناد کرده است. [211] از دیدگاه ابن عساکر (م. 571 ق.) همین قرائت سبب پدید آمدن طیف حدیث گرای افراطی در میان حنبلیان شد. [212]

حنبلیان، بر خلاف دیگر مذاهب، نتوانستند از جمعیتی انبوه برخوردار شوند. ابن خلدون دوری این مذهب از اجتهاد را دلیل استقبال اندک مقلدان می داند. [213] ولی ابن بدران این علت را در عزلت گزینی و زهد گرایی هواداران این مکتب می جوید [214]، چنان که استقبال حجاز از رهاورد فکری ابن حنبل به علت سادگی مظاهر تمدن در آن سرزمین دانسته شده است. [215] به روایت ابن خلدون (م. 808 ق.) تا پیش از حمله تاتارها به بغداد در سال 616 ق. بیشتر حنبلیان در این شهر و شام اقامت داشتند و گاه ستیز هایی میان آن ها و شیعیان درمی گرفت. آنان سپس در شام تمرکز گزیدند. [216]

ابن تیمیه حرانی در شام نقشی مهم در تحکیم این حرکت ایفا کرد و با تألیف کتاب منهاج السنه بسیاری از مناقب علی (علیه السلام) را از جمله افزوده های ابوبکر قطیعی دانست. وی با زیارت قبور به قصد توسل سخت مخالفت ورزید [217] و کتاب الجواب الباهر فی زوار المقابر و زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبور را در این زمینه نگاشت.

حرکت ابن تیمیه این بار نیز با عنوان حنبلی گری به دست محمد بن عبدالوهاب (1115-1206 ق.) رهبر حرکت سلفی وهابیت حجاز کامل شد. وی دعوت خود را در سال 1143 ق. آغاز کرد و پس از تجربه ای ناموفق در عیینه نجد، به سال 1157 ق. راهی درعیه شد. افکار وی با استقبال حکمران درعیه، محمد بن سعود (م. 1179 ق.) روبه رو گشت و او توانست به پشتوانه فتاوی ابن تیمیه، قلمروی گسترده شامل شرق شبه جزیره، صحرای نجد، حجاز، و بخشی از یمن را تصرف کند. [218] حرکت محمد بن عبدالوهاب همچون جمال الدین قاسمی (م. 1332 ق.) در شام و مودودی در هند، در شمار حرکت های سلفی به شمار می رود، با این تفاوت که ستیزی عقیدتی و میان مذهبی خوانده شده که برخلاف این گونه نهضت ها، از مدل سلفی تنویری بر پایه وحدت جامعه اسلامی در برابر استعمار غرب پیروی نمی کند. [219]

پی نوشت ها

- [1]. نک: الجرح و التعديل، ج1، ص292-310.
- [2]. صفة الصفوة، ج2، ص336؛ تهذيب الاسماء، ج1، ص144.
- [3]. تاريخ بغداد، ج4، ص415.
- [4]. التاريخ الكبير، ج2، ص5؛ التاريخ الصغير، ج2، ص344؛ تاريخ بغداد، ج4، ص414.
- [5]. التاريخ الكبير، ج2، ص5؛ التاريخ الصغير، ج2، ص344.
- [6]. تاريخ بغداد، ج4، ص413.
- [7]. معرفة الثقات، ج1، ص194؛ تاريخ بغداد، ج5، ص181.
- [8]. الاعلام، ج3، ص80.
- [9]. معرفة الثقات، ج1، ص194.
- [10]. الثقات، ج8، ص18؛ جمهرة انساب العرب، ص319؛ تاريخ بغداد، ج4، ص412.

- [11]. الانساب، ج2، ص277.
- [12]. تاریخ بغداد، ج4، ص415.
- [13]. تاریخ بغداد، ج5، ص181؛ شذرات الذهب، ج3، ص185.
- [14]. شذرات الذهب، ج3، ص185.
- [15]. تاریخ بغداد، ج4، ص415.
- [16]. وفيات الاعيان، ج1، ص64.
- [17]. آثار البلاد، ص372-373.
- [18]. تاریخ الاسلام، ج12، ص498-499؛ الاعلام، ج8، ص193.
- [19]. تاریخ الاسلام، ج12، ص500، 502.
- [20]. الاعلام، ج8، ص89.
- [21]. تهذيب الاسماء، ج2، ص179.
- [22]. تاریخ بغداد، ج14، ص179-180.
- [23]. تاریخ بغداد، ج6، ص81.
- [24]. الجرح و التعديل، ج2، ص101؛ التعديل و التجريح، ج1، ص334؛ تهذيب التهذيب، ج1، ص105.
- [25]. تاریخ بغداد، ج6، ص84.
- [26]. نك: تلبیس ابلیس، ج1، ص298-299.
- [27]. الجرح و التعديل، ج1، ص293.
- [28]. العلل و معرفة الرجال، ج1، ص62.
- [29]. تاریخ بغداد، ج6، ص346، 351.
- [30]. تهذيب الكمال، ج30، ص135؛ ميزان الاعتدال، ج4، ص290.
- [31]. تاریخ الاسلام، ج14، ص389.
- [32]. التاريخ الكبير، ج3، ص26؛ تهذيب الكمال، ج7، ص234.
- [33]. الطبقات، ج7، ص248؛ تهذيب الكمال، ج28، ص531؛ تهذيب التهذيب، ج10، ص273.
- [34]. المنتظم، ج10، ص143؛ تاریخ الاسلام، ج14، ص155؛ ميزان الاعتدال، ج2، ص58.
- [35]. المنتظم، ج10، ص182.
- [36]. تاریخ الاسلام، ج15، ص298.
- [37]. العلل و معرفة الرجال، ج3، ص435؛ تاریخ الاسلام، ج15، ص301.
- [38]. تاریخ بغداد، ج4، ص416.
- [39]. تاریخ الاسلام، ج12، ص310.
- [40]. تهذيب الاسماء، ج3، ص5-6؛ تاریخ الاسلام، ج13، ص439-449.
- [41]. تهذيب التهذيب، ج10، ص89؛ ميزان الاعتدال، ج4، ص94؛ تاریخ الاسلام، ج13، ص449.
- [42]. تاریخ الاسلام، ج13، ص249.
- [43]. ميزان الاعتدال، ج4، ص374.
- [44]. الانساب، ج8، ص391.
- [45]. تاریخ الاسلام، ج13، ص264.
- [46]. العلل و معرفة الرجال، ج3، ص309.
- [47]. التاريخ الكبير، ج3، ص28؛ تاریخ الاسلام، ج14، ص125؛ تهذيب التهذيب، ج3، ص3.
- [48]. تهذيب الكمال، ج1، ص446.
- [49]. المعرفة و التاريخ، ج3، ص378.

- [50]. تهذيب الكمال، ج1، ص446.
- [51]. تهذيب الكمال، ج24، ص322؛ تاريخ الاسلام، ج13، ص373؛ ميزان الاعتدال، ج3، ص647.
- [52]. تهذيب الاسماء، ج3، ص18؛ تهذيب الكمال، ج1، ص446؛ ميزان الاعتدال، ج1، ص1.
- [53]. تهذيب الكمال، ج1، ص446.
- [54]. طبقات الفقهاء، ج1، ص91؛ تهذيب الاسماء، ج1، ص421.
- [55]. تهذيب الكمال، ج19، ص461؛ ميزان الاعتدال، ج3، ص49.
- [56]. ميزان الاعتدال، ج3، ص502.
- [57]. المنتظم، ج9، ص226؛ تاريخ الاسلام، ج13، ص66.
- [58]. تهذيب الكمال، ج31، ص123.
- [59]. تهذيب الكمال، ج1، ص447.
- [60]. المنتظم، ج11، ص287.
- [61]. تهذيب التهذيب، ج1، ص64.
- [62]. تهذيب الكمال، ج1، ص446.
- [63]. المعرفة و التاريخ، ج2، ص421.
- [64]. تهذيب الكمال، ج1، ص447.
- [65]. الجرح و التعديل، ج1، ص33؛ تاريخ بغداد، ج6، ص234؛ ج9، ص179.
- [66]. تهذيب التهذيب، ج4، ص107؛ الاعلام، ج3، ص105.
- [67]. المنتظم، ج10، ص66؛ تهذيب الكمال، ج1، ص447.
- [68]. الاعلام، ج5، ص77.
- [69]. تاريخ ابن معين، ج3، ص80، 137؛ الجرح و التعديل، ج1، ص33؛ تاريخ بغداد، ج9، ص181؛ تهذيب الاسماء، ج1، ص305.
- [70]. المنتظم، ج10، ص68.
- [71]. الجرح و التعديل، ج1، ص33؛ تاريخ بغداد، ج9، ص183.
- [72]. تاريخ ابن معين، ج4، ص327؛ تهذيب الكمال، ج17، ص217.
- [73]. تهذيب الكمال، ج31، ص366؛ ميزان الاعتدال، ج4، ص384.
- [74]. EI (The Encyclopaedia of Islam) AHMAD.
- [75]. رجال طوسی، ص351.
- [76]. الجرح و التعديل، ج7، ص202-203.
- [77]. EI (The Encyclopaedia of Islam) AHMAD.
- [78]. تهذيب الاسماء، ج1، ص75.
- [79]. الجرح و التعديل، ج7، ص203.
- [80]. العلل و معرفة الرجال، ج1، ص462.
- [81]. معرفة الثقات، ج2، ص93؛ تهذيب الكمال، ج18، ص59.
- [82]. تهذيب الكمال، ج1، ص447.
- [83]. تهذيب الكمال، ج18، ص57؛ تهذيب التهذيب، ج6، ص279.
- [84]. الكامل، ج6، ص406؛ تهذيب الكمال، ج18، ص56.
- [85]. تهذيب الكمال، ج18، ص60؛ ميزان الاعتدال، ج2، ص610.
- [86]. معجم البلدان، ج3، ص131؛ تهذيب الكمال، ج29، ص81؛ تاريخ الاسلام، ج13، ص416.
- [87]. تاريخ طبرى، ج8، ص636-637؛ تجارب الامم، ج4، ص167.
- [88]. تاريخ طبرى، ج8، ص631-639؛ قس: تجارب الامم، ج4، ص166-167؛ المنتظم، ج11،

- ص19-22.
- [89]. تاریخ طبری، ج8، ص640-645؛ الفتوح، ج8، ص422؛ المنتظم، ج11، ص22-24.
- [90]. سیر اعلام النبلاء، ج11، ص252.
- [91]. وفيات الاعيان، ج1، ص64.
- [92]. مروج الذهب، ج3، ص464؛ قس: المنتظم، ج11، ص44.
- [93]. تاریخ مختصر الدول، ص139.
- [94]. تاریخ یعقوبی، ج2، ص472؛ وفيات الاعيان، ج1، ص64، 84؛ قس: الثقات، ج8، ص19.
- [95]. وفيات الاعيان، ج1، ص64.
- [96]. المنتظم، ج11، ص288.
- [97]. المعرفة و التاريخ، ج1، ص212.
- [98]. التاريخ الكبير، ج2، ص5.
- [99]. مروج الذهب، ج4، ص20.
- [100]. الطرائف، ص355.
- [101]. التعديل و التجريح، ج1، ص320.
- [102]. الاعلام، ج6، ص171.
- [103]. مروج الذهب، ج4، ص20.
- [104]. مروج الذهب، ج4، ص20؛ وفيات الاعيان، ج1، ص65؛ السلفیه، ص119.
- [105]. البداية و النهایه، ج12، ص109.
- [106]. المنتظم، ج18، ص249.
- [107]. وفيات الاعيان، ج1، ص65.
- [108]. وفيات الاعيان، ج1، ص65.
- [109]. الاعلام، ج4، ص65؛ معجم المؤلفين، ج6، ص29.
- [110]. نک: صفة الصفوه، ج2، ص337؛ وفيات الاعيان، ج1، ص64؛ سیر اعلام النبلاء، ج11، ص187.
- [111]. الجرح و التعديل، ج1، ص295؛ ج2، ص69.
- [112]. خصائص مسند احمد، ص13، 15.
- [113]. خصائص مسند احمد، ص15.
- [114]. AHMAD HANBAL. EI (The Encyclopaedia of Islam).
- [115]. نک: خصائص مسند احمد، ص13.
- [116]. خصائص مسند احمد، ص18-21.
- [117]. تهذيب الكمال، ج14، ص289.
- [118]. سیر اعلام النبلاء، ج13، ص524.
- [119]. خصائص مسند احمد، ص13.
- [120]. منهاج السنة النبويه، ج7، ص97.
- [121]. خصائص مسند احمد، ص13-14.
- [122]. خصائص مسند احمد، ص15-18.
- [123]. اضواء على السنة المحمديه، ص326.
- [124]. مجموع الفتاوى، ج1، ص248.
- [125]. منهاج السنة النبويه، ج7، ص97.
- [126]. الموضوعات، ج1، ص366؛ منهاج السنة النبويه، ج7، ص224.

- [127]. القول المسدد، ص5.
- [128]. القول المسدد، ص7.
- [129]. مجموع الفتاوى، ج18، ص72.
- [130]. نك: مسائل الامام احمد، ج1، ص117-124.
- [131]. المدخل الى مذهب الامام احمد، ج1، ص124.
- [132]. سير اعلام النبلاء، ج11، ص330.
- [133]. تاريخ بغداد، ج9، ص375.
- [134]. العقيدة، ص101-102.
- [135]. العقيدة، ص102-104.
- [136]. كتاب السنه، ج1، ص103.
- [137]. الرد على الزنادقه، ص19-22.
- [138]. سير اعلام النبلاء، ج11، ص287.
- [139]. الثقات، ج1، ص194.
- [140]. تاريخ يعقوبى، ج2، ص472.
- [141]. كتاب السنه، ج1، ص132.
- [142]. كتاب السنه، ج1، ص102، 103؛ العقيدة، ص60، 68، 72، 79.
- [143]. كتاب السنه، ج1، ص307.
- [144]. العقيدة، ص62-77.
- [145]. اصول السنه، ص23؛ درء تعارض العقل و النقل، ج1، ص301.
- [146]. كتاب السنه، ج2، ص573.
- [147]. العقيدة، ص62-64.
- [148]. فضائل الصحابه، ج2، ص565-727.
- [149]. تفسير ثعلبى، ج4، ص81؛ شواهد التنزيل، ج1، ص26-27.
- [150]. طبقات الحنابله، ج2، ص120.
- [151]. العقيدة، ص65-76.
- [152]. تاريخ بخارا، ص281.
- [153]. خصائص المسند، ص13-15.
- [154]. براى نمونه: طبقات الفقهاء، ص91-92؛ المدخل الى مذهب الامام احمد، ج1، ص106-108.
- [155]. المغنى، ج2، ص426.
- [156]. المحرر فى الفقه، ج1، ص213.
- [157]. المغنى، ج2، ص426.
- [158]. المغنى، ص430.
- [159]. الفقه على المذاهب الاربعه، ج1، ص632.
- [160]. المغنى، ج3، ص185.
- [161]. المغنى، ج3، ص238.
- [162]. المغنى، ج3، ص221.
- [163]. الفقه على المذاهب الاربعه، ج1، ص639.
- [164]. المغنى، ج3، ص256.
- [165]. المغنى، ج3، ص341.

- [166]. متن الخرقى، ص 57.
- [167]. المغنى، ج 3، ص 410.
- [168]. لوامع الانوار البهيه، ج 1، ص 64.
- [169]. تاريخ ابن خلدون، ج 1، ص 558.
- [170]. الملل و النحل، ج 1، ص 104.
- [171]. اصول السنه، ص 16.
- [172]. المدخل الى مذهب الامام احمد، ج 1، ص 101-102.
- [173]. نك: تاريخ الاسلام، ج 11، ص 327.
- [174]. تاريخ ابن خلدون، ج 1، ص 557-568.
- [175]. اصول السنه، ص 14.
- [176]. اعلام الموقعين، ج 1، ص 33.
- [177]. جامع العلوم، ص 93.
- [178]. سير اعلام النبلاء، ج 11، ص 188.
- [179]. اضواء على السنة المحمديه، ص 329.
- [180]. تاريخ ابن خلدون، ج 1، ص 561-562.
- [181]. اصول السنه، ص 16.
- [182]. الملل و النحل، ج 1، ص 104.
- [183]. الصواعق المرسله، ج 1، ص 230.
- [184]. الملل و النحل، ج 1، ص 103.
- [185]. الصواعق المرسله، ج 2، ص 440.
- [186]. اعلام الموقعين، ج 1، ص 28.
- [187]. اعلام الموقعين، ج 1، ص 29-32.
- [188]. اعلام الموقعين، ج 1، ص 31.
- [189]. الصواعق المرسله، ج 2، ص 579.
- [190]. العقيدة، ص 123.
- [191]. العقيدة، ص 60.
- [192]. الجرح و التعديل، ج 1، ص 302.
- [193]. اسد الغابه، ج 1، ص 19.
- [194]. العقيدة، ص 67.
- [195]. العقيدة، ص 65.
- [196]. تهذيب الكمال، ج 18، ص 60؛ ميزان الاعتدال، ج 2، ص 610.
- [197]. العلل و معرفة الرجال، ج 2، ص 178، 477؛ ج 3، ص 269-276.
- [198]. العلل و معرفة الرجال، ج 2، ص 504؛ ج 3، ص 156.
- [199]. العلل و معرفة الرجال، ج 1، ص 279؛ ج 2، ص 490، 545.
- [200]. تاريخ بغداد، ج 10، ص 261؛ تهذيب الكمال، ج 17، ص 180؛ تهذيب التهذيب، ج 6، ص 179.
- [201]. العلل و معرفة الرجال، ج 2، ص 601.
- [202]. الجرح و التعديل، ج 1، ص 292، 302.
- [203]. المدخل الى مذهب الامام احمد، ج 1، ص 103-106.
- [204]. تهذيب الكمال، ج 1، ص 440-442.
- [205]. اعلام الموقعين، ج 1، ص 28.

- [206]. المدخل الى مذهب الامام احمد، ج1، ص124.
- [207]. الابانه، ج1، ص20.
- [208]. البدء و التاريخ، ج5، ص150؛ قس: الانساب، ج2، ص133-134؛ تاريخ الاسلام، ج24، ص30.
- [209]. العقيدة، ص78-79.
- [210]. الوافى بالوفيات، ج3، ص8.
- [211]. الوافى بالوفيات، ج3، ص8.
- [212]. تبیین كذب المفتري، ص163.
- [213]. تاريخ ابن خلدون، ج1، ص566.
- [214]. المدخل الى مذهب الامام احمد، ج1، ص110.
- [215]. نك: تاريخ ابن خلدون، ج1، ص568.
- [216]. تاريخ ابن خلدون، ج1، ص566.
- [217]. رفع الملام عن الائمة الاعلام، ص70؛ اقتضاء الصراط المستقيم، ص108-109.
- [218]. الاعلام، ج6، ص257.
- [219]. السلفية بين اهل السنة و الاماميه، ص42-43.